



## بخش دوم

پژوهشی در فن پارچه بافی

# دوران زندگی در ایران



## اشاره:

افلاطون در مقام آرزو می گفت: ای کاش دانشمندان فرمانروایان بودند یا امراء سلاطین و دانشمندان. پس از درگذشت افلاطون که بیش از بیست قرن می گذرد؛ تاکنون هزاران فرمانروای دانشمند داشته ایم، که همه دزدان با چراغ و به مراتب بدتر از سلاطین ابله بوده اند. برای مثال تیمور گورکان، قرآن کریم را بطوری حفظ داشت که حتی می توانست آیات شریف قرآن را از آخرین آیه شروع کرده و به اولین آن ختم کند. آغامحمد خان قاجار که از سر انسان ها، مناره ساخت در دوران کودکی به دستور کریم خان به حوزه علمیه شیراز جهت تلمذ علوم دینی اعزام شد و به درجه اجتهاد رسید، تیمور همیشه در سفرهای جنگی و غیر جنگی، مسجدی منقول به همراه داشت و هیچگاه نماز و روزه آغا محمدخان ترک نمی شد. آیا ضرر اینان برای جامعه بشری کمتر از تموجین مغول (چنگیز خان) عامی بوده است؟

صنعت پارچه بافی همیشه نیازمند امنیت مملکت و مرزهای آن داشته تا بتواند سرمایه و کارگران و دستگاه های خود را با خیال آسوده و بدون نگرانی، به کار گیرد. داشتن سرمایه سنگین شامل (مقدار متناهی طلا و نقره و عدل های ابریشم به عنوان مواد اولیه و متخصصان کارآموده همگی باید دست به دست بدهند تا تولید قابل اطمینان به وجود آید. به دلیل کشمکش های متعدد پس از مرگ کریم خان در میان سرداران و خانواده او، تولید در وضعیت نامساعدی قرار گرفت. در حالی که در اطراف ایران و هم چنین در اروپا، ماشین های ریسندگی و بافندگی جایگزین ماشین های دستی و چوبی شد و با پیدایش این نوع ماشین ها، به تدریج سرعت عمل در تولید افزایش یافت و قیمت های تمام شده هم رو به ارزانی نهادند. همچنین در تمام کشورها پارچه های گاباردین، فاستونی و ماهوت جای خود را باز کردند و با قیمت های بسیار نازل و ظاهری زیباتر از پارچه پشمی ایرانی به وفور در دسترس خریداران قرار گرفت.

اگرچه در زمان کریم خان، پیشه وران و صنعتگران احساس امنیت کردند و دوباره کارخانه های تولیدی به کار افتاد اما پس از مرگ وی، بار دیگر صنعت رو به زوال حرکت کرد. در زمان نادرشاه، اروپا و روسیه، پارچه هایی به ایران سرازیر کردند و نقدینگی سربازهای نادر شاه را از چنگال آنها در آوردند، صنایع تزئینی را در ایران رواج داده و سلیقه ایرانیان را تغییر دادند. کسانی که کریم خان را نسبت به نادر شاه برتر می دانند؛ دقت عمل در کار نادرشاه را به هیچ گرفته اند نادر وقتی وضعیت سیاست و امور مملکت را مشاهده کرد و متوجه شد به جزء قزوین تمام نقاط ایران در دست اجانب است؛ مردم تحت فشار و سختی و غارت قرار دارند؛ از یکطرف دولت روسیه بندر انزلی و رشت و مازندران و از جهت دیگر دولت عثمانی در آذربایجان و کردستان، از یک طرف در خراسان و هرات و اطراف آن دولت انگلیس در جنوب ایران، افغانه در اصفهان و مرکز ایران هستند و در خزانه هم وجهی باقی نمانده است. اشخاصی که باید مالیات بدهند و سنگین ترین وظیفه را بر عهده داشتند مانند صنعتگران، هنرمندان، تولیدکنندگان پارچه و صنایع دستی همگی سرمایه های خود را برداشته و به همراه کارگران متخصص خود با تمام ماشین آلات و اموال خود به کشورهای اطراف ایران مهاجرت نموده و جان و مال خود را نجات دادند؛ به عبارت دیگر یک اسب وحشی سرکش در اختیار نادر قرار گرفته بود که باید آن را مهار می کرد، زین برگرده او می نهاد و به تدریج با حوصله و رنج بسیار و ترفندهای مخصوص آماده سوار کاری می نمود اما کریم خان زند یک اسب زین کرده را تحویل گرفت و با خان قاجار که خود



**صنعت پارچه بافی همیشه نیازمند امنیت مملکت و مرزهای آن داشته تا بتواند سرمایه و کارگران و دستگاه‌های خود را با خیال آسوده و بدون نگرانی، به کار گیرد. داشتن سرمایه سنگین شامل (مقدار متنابهی طلا و نقره و عدل های ابریشم به عنوان مواد اولیه و متخصصان کار آزموده همگی باید دست به دست بدهند تا تولید قابل اطمینان به وجود آید.**

دغدغه و غافل از شیطان مجسمی چون خان قاجار به خوشگذرانی مشغول گردید. شهر شیراز که در زمان کریم خان ملقب به دارالعلم شده بود در اثر بی توجهی زمامداران نالایق مجدداً دارای قمارخانه و میکده گردید. رضاقلی خان قاجار - برادر آغامحمد خان - نبرد را آغاز کرد، ولی این دو یاعی سر دو همدست خود (خوانین لاریجان که به خان سیاه و خان سفید اشتها داشتند را بر باد دادند و با خواری و ذلت از این جهان فانی رفتند. پس از پیروزی آغامحمد خان در مازندران، وی خود را به عنوان پادشاه ایران معرفی کرد و ایران به صورت ملوک الطوایفی اداره شد.

در سال ۱۱۹۶ هجری قمری دو پادشاه نیمه بزرگ در ایران سلطنت می‌کردند. آغامحمد خان قاجار در شمال و ابوالفتح خان در جنوب، علاوه بر آنان چند شاهچه که برای خود حقی قائل بودند؛ نیز وجود داشتند یکی از آنان علیمردان خان زند که در اصفهان داعیه داشت و دیگری بازمندگان نادرشاه افشار در خراسان، آذربایجان؛ لرستان و قهستان (جنوب خراسان) ابوالفتح خان آزار چندانی نداشت زیرا به می و معشوقه قانع بود ولی زکی خان بسیار شدیدالعمل و سفاک به شمار می‌رفت و برخلاف برادر جوانمردش، به مردم ستم روا میداشت. شغل رسمی زکی خان، فرمانداری شیراز بود اما در حقیقت سلطان رسمی جنوب ایران جز او کسی نبود. در تمام شئون مملکت دخالت می‌کرد و مالیات های بی اندازه از مردم می گرفت کار به جایی رسید که مردم، وی را از کار برکنار کردند و صادق خان را به جای وی گماشتند. او برخلاف برادر و برادرزاده اش خود را "شاه" خواند. علیمردان خان که در اصفهان خود را از صادق کمتر نمی‌دانست به سرعت خود را به شیراز رسانید و حمله به این شهر را آغاز کرد.

آغامحمد خان در این مدت، صدها معارض ایلی و خانوادگی داشت که با صبر و حوصله و کمک یاران بانبوغش چون مجنون خان پازوکی بر همه آنان از جمله برادر دیگرش جعفرقلی خان چیره شد. در سال ۱۲۰۵ هجری قمری برای اولین بار نامی پر طنطنه "لطفعلی خان" به گوشش رسید. لطفعلی خان

مستکبرین" به تدریج متجاوزان به سزای اعمال خود می‌رسند و کریم خان از درباریان و اطرافیان خود می‌خواهد که از ترمه و پارچه های ایرانی در پوشاک خود استفاده نمایند به این ترتیب بار دیگر کارخانه های نساجی اصفهان، یزد و کاشان تقویت می‌شود و تولید داخل به آسانی در اختیار مصرف کنندگان قرار می‌گیرد. صنعت رونق پیدا می‌کند و بار دیگر با هنر پیوند می‌خورد. در این زمان امیر بلامعارض، کریم خان زند است اما شاهرخ میرزا به پاس حق شناسی به جدش - نادر شاه-، زنده نگه می‌دارد و در حکومت خراسان باقی می‌ماند.

او از کلمه شاه، سلطان و امیر به سختی بیزار است زیرا سلطنت را ویژه حضرت ولی عصر (عج) می‌داند به همین دلیل خود را " وکیل الرعایا" نام می‌دهد و از تشکیل حرمسرا، دربار و ضرب سکه زدن به نام خویش اجتناب می‌کند. کریم خان به قدری دادگستر بود که هنگام قطعی در اصفهان دستور داد گندم ذخیره ارتش او نیمی برای خوراک و نیمی برای بذر به کشاورزان داده شود و با این تدبیر محترکین دچار ضرر شدند و اجناس داخل انبارها وارد بازاری؛ در نتیجه هم مردم از گرسنگی رهایی یافتند و هم قشون او بدون آذوقه نماندند.

کریم خان در ۱۲ صفر سال ۱۱۹۲ هجری قمری - مطابق با سال ۱۷۷۸ میلادی- درگذشت. آغامحمدخان در کودکی به وسیله علی شاه یا عادل شاه افشار، اخته شده بود اما ولی ژان گوره فرانسوی می‌گوید "در موقع فشاری که در موقع رفتن از شیراز به تهران برای ازدواج با خواهرزاده کریم خان متحمل شد ( چهارشنبه روز روی زین اسب دو اسب قرار داشت و هر یک ساعت بر یکی از آنها سوار شده و در حال حرکت بوسیله نواله اسبان را تغذیه می‌نمود و به راه ادامه داده بود از حالت مردی خارج شد."

آغامحمد خان، بلافاصله برای تدارک قشون و تهیه لوازم سلطنت به ورامین که قبلاً به وسیله مکاتبات محرمانه مرکز توطئه قرار گرفته بود، گریخت و خود را آماده نبرد با بازمندگان خانواده زند نمود. وی قشون فراوانی تهیه کرد و عازم تهران شد. و سرانجام قشون علیمردان خان - فرمانده زندیه- را در تنگه عباس آباد از بین برد و راه تهران به روی خواجه تاجدار بازگردید. آغامحمد خان می‌دانست که قشون وی نیاز مبرم به پول دارد و چون خود فاقد آن است بایستی از جایی تهیه شود. به او گفته بودند که ذوالفقارخان گنجینه و ثروت بی‌کرانی دارد. وی بی‌درنگ جعفرقلی خان

برادرش را به نزد امیر خمسه فرستاد و بخشی از اموال ذوالفقارخان درخواجه قاجار قرار گرفت. علی مردان خان که جان به سلامت برده بود در شیراز به ابوالفتح خان سلطان زند (پسر کریم خان) پیوست و بی

اسب زین کرده دیگری در دست داشت؛ با یکدیگر مصاف دادند و عافیت براو چیره شد و پسرش را به اسارت در نزد خود در شیراز نگاهداشت.

کریم خان که گروگان یا اسیر خود را جهت اکتساب علوم روانه حوزه علمیه شیراز می‌کند، مردی عامی و ساده دل، متدین و معتقد، متعصب به مذهب شیعه علوی اثنی عشری، فوق العاده امین و مهذب اخلاق است، به ریاست ایل زند انتخاب می‌شود میزان هوش و درایت وی تا حدی رسیده بود که بدون اجازه و انتخاب وی در عشیره اش ازدواجی صورت نمی‌گیرد. او خدا را می‌شناسد و برای مردم احکام شرعی را خود عهده دار نیست بلکه اجرای آنها و فتاوی را به عهده فقها سپرده است؛ گویا بدون اینکه روح افلاطون و اپیکور از وجود وی در کره زمین مطلع باشند؛ فلسفه (مدینه فاضله) و باغ اپیکور را در محدوده کوچک طایفه زندیه پیاده کرده است.

ناگهان این مرد شریف و با ایمان آگاه می‌شود که هموطنان او، گرفتار قوم افغان تحت ریاست محمود اشرف شده اند، سلطان بی لیاقت و تن پروری که به زعم او از سلاله پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌باشد، به دست خویش تاج و تخت و دختران خود را به رسم پیشکش به آنان که از لثم خلیقند، تقدیم فرموده است! تعصب مذهبی کریم خان او به لرزه می‌افتد، خون عشیره اش به جوش می‌آید. از اطرافیان می‌شنود که مردی ایلیاتی همچون خودش برای رفع و دفع غائله افغانه دامن همت به کمر بسته است. او درنگ را جایز نشموده و با تعدادی از برادران، عموزادگان و سایر ایل زند با شتاب به کمک نادر- سردار ایبوردی- می‌شتابند. پس از خاتمه جنگ و پیروزی چشمگیر نادرشاه، کریم خان سخت مورد توجه سپهسالار قرار می‌گیرد و تا پایان عمر و سلطنت نادرشاه؛ جزء چند تن از امنای سلطان مقتدر افشار باقی‌ماند. نادر شاه در اثر بیماری هیستری که ناشی از کور کردن فرزند ارشد و بیگانگی خود - رضاقلی میرزا- به آن مبتلا شده بود؛ با توطئه سران نمک شناس خویش مواجه شد و شبانه در چادر خود به قتل رسید. به صراحت تاریخ، کریم خان از این عمل ناجوانمردانه توطئه کنندگان و قاتلین مطلع نبوده است. قاتلان هر ادعای سلطنت می‌کنند مانند محمدحسن خان قاجار، کوچک بیک افشار، موسی بیک افشار و دیگر افراد که به جهت نادر، یکپارچه شده بودند از هم پاشیدند. این وضع برای کریم خان - این شجاع مرد مسلمان - غیرقابل تحمل بود. برادران، نوادگان و اقوام دیگر نادر از یک سو و سردارانش از سوی دیگر مملکت را به ذلت کشانده بودند. وظیفه او چیست؟ تکلیف او را دینش برای وی تعیین کرده است. این اسلام است که به وی دستور می‌دهد " یاری به مستضعفان و انتقام از



## در زمان نادرشاه، اروپا و روسیه، پارچه‌هایی به ایران سرازیر کردند و نقدینگی سربازهای نادر شاه را از چنگال آنها در آوردند، صنایع تزئینی را در ایران رواج داده و سلیقه ایرانیان را تغییر دادند.

پسر جعفرخان زند بود که در جوانی به عنوان سردار سپاه پدرش خدمت می کرد. وی زیباترین جوان شیراز، خانواده زند و دلیرترین آنان بود. ژان گوره فرانسوی در کتاب خواجه تاجدار از قول اسمیت انگلیسی می گوید: "در کشور آریاها از بدو سلطنت خاندان صفویه چنین نوجوان زیبا و دلیری دیده نشده است. آغا محمدخان به قول امروز با حس ششم دریافت که این نوجوان با تمام ایل زند متفاوت است و ممکن است برای وی سدی شدید ایجاد کند. زیرا به وی گفته بودند که او قدرت تحرک غزال و جسارت شیر دارد. لطفعلی خان زند دلیری کم نظیر بود و جرأتی شبیه به پهلوانان اساطیری داشت. او بدون اندیشیدن به تعداد اندک سربازان خود و کثرت قوای دشمن، هیچگونه هراسی به دل راه نمی داد و آرزویش این بود که دوره کریم خان تجدید شود؛ فقر، فحشاء و قمار دیگر بار از صحنه گیتی رخت بر بند و سنت رسول الله و احکام قرآن کریم بر جامعه مستولی شود.

جعفرخان در شیراز بسر می برد و چون آغامحمد خان قصد تصرف اصفهان را داشت زیباترین و دلاورترین جوان ایران یعنی لطفعلی خان با تشکیلات منظم خود در خارج از شهرها، آغامحمد خان را که شیراز و اصفهان را در محاصره داشت درمانده کرده بود. خان قاجار از ترس شبیخون های وی خواب راحت و استراحت را از دست داده بود به گفته میرزا ابراهیم خان، آغامحمد خان به محارم خود گفته بود "اگر کسی لطفعلی خان را زنده دستگیر و تحویل او دهد هم وزن او به آورنده الماس خواهیم داد." باید توجه داشت لطفعلی خان هنگامی که قشون آغامحمد خان را به ستوه می آورد، ۱۸ سال داشت. آغامحمد خان مردی بسیار زیرک و باهوش و متکبر در لشکرآرایی و تاکتیک های جنگی بود و در آن زمان از تمام سرداران روز در امر لشکرکشی چند قدم جلوتر بود، به طوری که در کتاب های خارجی از شرح تاکتیک های وی سخن های بسیاری موجود است. اما نبوغ و سن بایکدیگر تناقضی ندارند. موسارت در سن ۷ سالگی تمام موسیقیدانان هم عصر خود را عقب گذارد، علامه حلی در سن ۱۲ سالگی به درجه اشتهد رسید. همچنین پس از انقلاب فرانسه، ناپلئون بناپارت افسری

جزء بود که سرانجام قاره اروپا را به زانو در آورد. پس نباید تعجب کرد که چگونه یک نوباوه ۱۶ ساله با مردی مانند آغامحمد خان به نبرد می پردازد.

زمانی که شیراز در محاصره آغامحمد خان قرار داشت؛ لطفعلی خان می دانست که با نیروی کوچک خود قادر نیست که با نیروی بزرگ، قهار و مجهز وی مقابله نماید و اگر رود روی وی جبهه بندی کند و مبادرت به جنگ منظم نظامی کند، با شکست مواجه خواهد شد بنابراین جنگ های فرسایشی و چریکی را انتخاب کرد و به همین نحو عمل نمود. وی مدت طولانی خان قاجار را مستأصل و علاوه بر قتل بسیاری از لشکریان دشمن، غنائمی قابل توجه به دست آورد. کما اینکه در یک شب پائیزی سربازان لطفعلی خان با تقلید صدای شغال که در نیمه شب برای حمله به جالیلهای صیفی، کاری معمول است؛ لشکرخان قاجار را مورد شبیخون قرار دادند. نتیجه تاکتیک های لطفعلی خان به قیمت جان ۷۰ تن سرباز قاجار و بیش از ۲۰۰ تن مجروح تمام شد و سربازان زند تعدادی تفنگ و شمشال به غنیمت بردند. یک شب دیگر صدای جغد را تقلید کردند و دیگر شب از آوای چندش آور کفتار استفاده نمودند و نتیجه شب اول را گرفتند؛ تمام این تمهیدات به وسیله لطفعلی خان صورت می گرفت. وی هرگز از یک جناح جنگی برای سردرگمی دشمن دوبار استفاده نمی کرد بلکه گاهی در شبانگاه نیروی خان قاجار خود را از چند طرف مورد تهاجم دشمن می دیدند و این موضوع چنان ایشان را سراسیمه کرده بود که بعضی از سربازان ترکمن وجود اجنه را قبول کردند! و اگر ترس از آغامحمد خان نبود که سربازان فراری را به فحیح ترین طرز مثله می کرد؛ ده هامرتبه فرار را بر قرار ترجیح می دادند! ولی تقدیر هیچگاه مطابق تدبیر نیست.

یک شب لطفعلی خان از سوی شرق، دست به یورش زد و بعد از یک جنگ کوتاه مدت در همان جانب حمله، مبادرت به عقب نشینی نمود. در هنگام بازگشت آهسته می رفت برای اینکه قشون دشمن او را تعقیب نماید و آنها را به کمین گاه بکشاند. همین که دشمن به سربازان لطفعلی خان رسیدند. ناگهان گودال بزرگی که از قبل تعبیه شده بود در زیر پای آنان دهان گشود و جمعی از لشکریان را در خاک مدفون ساخت. این از ابداعات بی نظیر این سردار جوان زند بود که بدون شباهت به مین های امروزی نیست.

خان قاجار پیرامون اردوی خود مبادرت به احداث تله گرگ گیری کرد. هر موجودی که در این دام بیفتد علاوه بر اسارت حتما یک پای خود را از دست خواهد داد این در صورتی است که مجروح دچار قانقاریا نشود و گرنه مرگ وی حتمی است. لطفعلی خان به وسیله جاسوس های خود از این امر آگاه شد لذا دیگر صدای

شغال، کفتار و جغد را به کار نبرد زیرا می دانست حریف دست او را خوانده است!

از آن به بعد، قراولان لطفعلی خان بدون صدا به اردوی خان قاجار نزدیک می شدند و آنان که وظیفه داشتند پیشتازان اولیه را معدوم کنند؛ خود را به شکل جانوران گوناگون مثل خرس، گرگ، روباه، ببر و پلنگ (البته با ماسک صورت) درمی آوردند، با چهار دست و پا می خزیدند و به نگهبانان صف اول جبهه نزدیک می شدند تا آنان متوجه جریان شوند؛ قطعه خمیری که در دست سربازان لطفعلی خان قرار داشت در دهان سربازان خان قاجار فرو می کردند تا نتوانند فریاد بزنند و دیگران را باخبر نمایند.

آغامحمد خان که در نبوغ فرماندهی و استراتژیکی وی شکی نیست؛ قشون خود را در سراسر حلقه محاصره پخش نمی کرد بلکه در جهات اصلی یک واحد قوی مستقر می نمود. در نیروی اندک لطفعلی خان یک سرباز پیر وجود نداشت همه شاد و سرزنده و فقط یک فرمانده داشتند در صورتی که خان قاجار به طور اجبار دارای چند فرمانده مختلف بود لطفعلی خان و سربازانش غیور ولی بی تجربه بودند که در اثر چند پیروزی کوچک، غرور و شکست ناپذیری را به آنان القاء کرده بود.

آغامحمد خان مردی پر تجربه با مردانی بی رحم و دنیا دیده تفاوت بسیاری با لطفعلی خان داشت. وی به حمایت تهران، استرآباد و مازندران دلگرم بود اما لطفعلی خان جز خود و یارانش حامی خاصی نداشت پس نتیجه از نظر منطقی معلوم است؛ لطفعلی خان دلاور و چابک است ولی بدون پشتیبان، زیرا در این جنگ ها، مردم دخالتی ندارند و عده ای سرباز مزدور و عده ای کمی معتقد و مومن به حقیقت حضور داشتند. قدرت تفکر، به کاربردن تاکتیک های جنگی، نظم و وقت شناسی، ساده زیستن، صرف غذاهای ساده، صرفه جوئی، جنگاوری، تیراندازی و سوارکاری و کلیه مطالب درسی را آغامحمد خان از مادرش یاد گرفته بود زیرا جیران - مادر آغامحمد خان - زنی بسیار مدبر و باسواد بود و هنگامی که شوهرش به مسافرت و یا جنگ میرفت، جیران عهده دار اداره امور ایل بود. به تمام فرزندانش آموزش رزمی، اسب سواری و تیر اندازی بر روی اسب را به آنها تعلیم داد. زمانی که محمدخان شکست خورد و کشته شد، جیران فرزندش - آغامحمد خان - را به فرار توصیه و سفارش کرد و حدود ۶۴ روز لشکریان زند وی را دنبال کرده و درجنگل های مازندران وی را تعقیب می کردند که این امر نشان از هوش و فراست خواجه تاجدار بود. وی با مکر، حيله و قدرت اراده در مقابل لطفعلی خان زند ایستادگی نمود و جوان لایق، تیزهوش، مبتکر و رزمجوی بی رقیب را توسط ایادی خود دستگیر، نابینا و نابود کرد.